



## پیغام عشق

قسمت سیصد و پنجاه و یکم





خلاصه شرح ابیات مثنوی و دیوان شمس، موضوع برنامه ۸۶۹ گنج حضور، بخش سوم

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۴۶۹

من تاج نمی‌خواهم، من تخت نمی‌خواهم

در خدمت افتاده بر روی زمین خواهم

خداوندا: من تاج و تخت، یعنی میل به کنترل، سلطه‌گری و قدرتِ من‌ذهنی را نمی‌خواهم و برای خدمت کردن به تو به خاک می‌افتم یعنی مقاومت، قضاوت و دانش ذهنی‌ام را در مقابل تو صفر می‌کنم.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۵۶۲

بیا ای مونس روزم، نگفتم دوش در گوشت؟

که عشرت در کمی خندد، تو کم زن تا بیفزایی

\*کم زدن: خود را کم انگاشتن؛ فروتنی

ای انسان: مگر در روز الست در گوشِ تو نگفتم که مونس و همدم این لحظه‌ٔ تو من هستم و عشرت، شادی بی سبب و حقیقی زندگی در بلند نشدن به‌عنوان من، صفر کردن دانش ذهنی، کم و کوچک شدن نسبت به من‌ذهنی است. پس تو فضا را باز کرده، همانیدگیها را شناسایی کن و ببنداز تا نسبت به من‌ذهنی کم و کوچک و نسبت به فضای گشوده شده و من اصلی‌ات بیشتر شوی.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۴۶۹

آن یارِ نکوی من، بگرفت گلوی من

گفتا که چه می‌خواهی؟ گفتم که: همین خواهم



آن یار و معشوق خوب و نکوی من، خدا، وقتی فضا را باز کردم، گلوی من ذهنی‌ام را گرفت و ذهنم خاموش شد؛ بنابراین توانستم از طریق او ببینم.

خدا به من گفت: چه می‌خواهی؟ گفتم همین را می‌خواهم که تو من ذهنی‌ام را از من بگیری، ذهنم ساکت شده، تو از طریق من فکر و عمل کنی و به تو زنده شوم.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۴۶۹

با بادِ صبا خواهم تا دمِ بزنم لیکن

چون من دمِ خود دارم همرازِ مهین خواهم

\*مهین: بزرگ؛ عظیم.

من می‌خواهم با بادِ صبا، دم ایزدی، که در اثر فضاگشایی از طرف خدا می‌آید، دم بزنم (و با ارتعاش عشق به باز شدن فضای درون، زنده شدن، شکوفایی خودم و انسان‌ها کمک کرده، در جهان آبادانی ایجاد کنم).

اما به علت این که هنوز دمِ من ذهنی را دارم باید فضا را باز کنم تا دمِ من ذهنی‌ام خاموش شود.

من می‌خواهم همانیدگی‌ها را شناسایی کرده بیندازم، تا خداوند با نیروی بالندگی، قانون قضا و کُن فکان همراز و همدم عظیم من شود.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۴۶۹

در حلقهٔ میقاتم، ایمن شده ز آفاتم

مومم ز پی ختمت، زان نقش نگین خواهم

\*میقات: موعد دیدار؛ وقت دیدار



\* ختم: مهر کردن؛ مهر

من با فضاگشایی در اطراف اتفاق این لحظه در حلقه ملاقات با خدا، در فضای یکتایی، بوده و تا زمانی که ذهنم خاموش است از ضرر و آفات بیرونی در امان هستم و با عدم ستیزه، مقاومت و قضاوت نرم و مطیع می‌شوم، تا مهر تأیید خدا به انرژی، فکر و عملم بریزد و این تأیید خداوند مثل نقشی بر روی نگین انگشتر جانم و همواره همراه من باشد.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۴۶۹

ماهی دگرست ای جان، اندر دل مه پنهان

زین علم یقینستم، آن عین یقین خواهم

ای جان من، غیر از این ماه من ذهنی، ماه دیگری در درون ماست که اصل ما بوده، توسط من ذهنی پوشانده شده است و با فضاگشایی ماه اصلی ما از ماه ذهن متولد می‌شود، این موضوع را با علم یقین، دانایی ایزدی فهمیده‌ام و می‌خواهم با فضاگشایی عین یقین شده، یعنی به خدا زنده شوم.

قرآن کریم، سوره تکاثر (۱۰۲)، آیه ۱

«الْهَآكُمُ التَّكَاثُرُ»

«انباشتگی و هم‌هویت شدن با آن‌ها شما را به خود سرگرم کرد.»

قرآن کریم، سوره تکاثر (۱۰۲)، آیه ۲

«حَتَّى زُرْتُمُ الْمَقَابِرَ»

«تا جایی که گورها [من ذهنی] را دیدار کردید.»

قرآن کریم، سوره تکاثر (۱۰۲)، آیه ۳

«كَلَّا سَوْفَ تَعْلَمُونَ»

نه چنین است [که شما می‌پندارید]، در آینده خواهید دانست، که در من ذهنی و همانیدگی‌ها زندگی نیست.

قرآن کریم، سوره تکاثر (۱۰۲)، آیه ۴

«ثُمَّ كَلَّا سَوْفَ تَعْلَمُونَ»

باز هم نه چنین است [که شما می‌پندارید]، در آینده خواهید دانست، که دیدن برحسب همانیدگی‌ها و گذاشتن آنها در مرکز درست نیست.

قرآن کریم، سوره تکاثر (۱۰۲)، آیه ۵

«كَلَّا لَوْ تَعْلَمُونَ عِلْمَ الْيَقِينِ»

نه چنین است اگر به علم یقینی می‌دانستید، علم یقین با فضاگشایی بدست می‌آید.

قرآن کریم، سوره تکاثر (۱۰۲)، آیه ۶

«لَتَرَوُنَّ الْجَحِيمَ»

البته جهنم [افسانه من‌ذهنی] را خواهید دید.

قرآن کریم، سوره تکاثر (۱۰۲)، آیه ۷

«ثُمَّ لَتَرَوُنَّهَا عَيْنَ الْيَقِينِ»

«سپس به چشم یقینش خواهید دید.»

[در هر صورت شما من‌ذهنی و آتش جهنم آن را خواهید دید، این انتخاب شماست که عین‌الیقین، خرد ایزدی، را با فضاگشایی و ناظر ذهن بودن به دست بیاورید، یا با فضابندی و سوختن در آتش جهنم ذهن].



قرآن کریم، سوره تکوین (۱۰۲)، آیه ۸

«ثُمَّ لَتُسْأَلُنَّ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ»

«که در آن روز شما را از نعمت‌های فراوان بازخواست می‌کنند.»

[در این لحظه خداوند از شما می‌پرسد، آیا فضاگشایی کرده عشق و زنده شدن به زندگی را انتخاب کردید؟ یا فضابندی کرده من ذهنی و دردهای آن را انتخاب کردید؟]

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۵۰۴

عَجَلُوا أَصْحَابَنَا كَيْ تَرْبَحُوا

عقل می‌گفت از درون: لا تَفْرَحُوا

\*لا تَفْرَحُوا: شادی مکنید.

من ذهنی به یارانش می‌گفت: ای یاران و خویشان بشتابید تا سود ببرید ولی عقل فضاى گشوده شده، عدم، از درون ندا می‌داد، نباید شادمانی کنید از این که همانیدگی‌ها را مرکزتان قرار داده و زیادتر می‌کنید، شاد نشوید.

[اگر در جوانی و میان سالی هستید نباید فکر کنید با زیاد کردن همانیدگی‌ها زندگی شما نیز بیشتر می‌شود، شما با این کار وارد فضاى محدودیت و افسانه من ذهنی می‌شوید، که اصلاً زندگی ندارد].

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۸۳۹

گفت: دیدم اندرین بحر عمیق

بحث می‌کردند روزی دو فریق



شخصی فضاگشا به انسانی که من ذهنی داشت، گفت: روزی دو گروه را دیدم که در این دریای عمیق، فضای یکتایی، با هم بحث می‌کردند.

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۸۴۰

در جدال و در خصام و در ستوه

گشت هَنگامه بر آن دو کس گروه

\***خصام:** مصدر باب مفاعله به معنی مخاصمه، دشمنی.

\***ستوه:** خسته شدن، درمانده شدن، به تنگ آمدن.

\***هَنگامه:** غوغا، شلوغی، جمعیت

آن دو گروه (خداباور و خداناباور) سرگرمِ مجادله و دشمنی ملال‌آور بودند، که عده‌ای دیگر نیز آمدند و جمعیت بسیاری دور آنها جمع شدند.

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۸۴۱

من به سوی جمع هَنگامه شدم

اطلاع از حال ایشان بستدم

\***بستدم:** گرفتم.

من نیز به طرف آن جمعیت رفتم و در مورد دو گروه سؤال کردم، یعنی جلو رفتم تا ببینم برای چه بحث و جدل می‌کنند.

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۸۴۲

آن یکی می‌گفت: گردون فانی است



بی‌گمانی، این بنا را بانی است

یکی می‌گفت: کائنات و این عالم فانی بوده و یک کسی آنها را درست کرده است و بی‌شک ساختمان جهان، سازنده‌ای دارد.

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۸۴۳

و آن دگر گفت: این قدیم و بی‌گی است

نیستش بانی و یا بانی وی است

و آن دیگری می‌گفت: کائنات و عالم، قدیم و ازلی است، سازنده‌ای ندارد و اگر هم سازنده‌ای داشته باشد، سازنده خود اوست. یعنی جهان و کائنات بدون خرد خدا بوجود آمده است.

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۸۴۴

گفت: مُنکر گشته‌یی خَلّاق را

روز و شب‌آورنده و رَزّاق را

\* خَلّاق: آفریننده؛ بسیار خلق کننده

\* رَزّاق: بسیار روزی دهنده.

شخصی که به خدا معتقد بود به آن شخص دیگر که من‌ذهنی داشت، گفت: تو با این حرف، آفریدگاری را که به ما روزی می‌دهد و پدیدآورنده روز و شب است را انکار کردی.

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۸۴۵

گفت: بی‌برهان نخواهم من شنید





آن چه گولی آن به تقلیدی گزید

\*گول: احمق؛ ابله

انسان من ذهنی منکر که دنبال دلیل و برهانِ ذهنی بوده، فضا را باز نمی‌کرد، در جوابِ او گفت: من بدون دلیل، آن سخنانی را که شخصی احمق از روی تقلید پذیرفته، قبول ندارم.

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۸۴۶

هین بیاور حجت و برهان که من

نشنوم بی حجت این را در زَمَن

\*زَمَن: عصر؛ روزگار؛ وقت

خوب حواست را جمع کن و دلیل و برهان بیاور چراکه من در این زمان حرفی را زود، بدون دلیل و برهان نخواهم شنید و اصلاً نمی‌پذیرم.

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۸۴۷

گفت: حجت در درونِ جانم است

در درونِ جانِ نهان، برهانم است

شخصی که فضاگشایی می‌کرد و خدا باور بود گفت: دلیل و برهان (مرکزِ عدم) در درونم، در روح و جانِ من است. یعنی من دلیل ذهنی ندارم، چراکه از جنس زندگی بوده و زندگی زنده را هر لحظه با فضاگشایی تجربه می‌کنم.

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۸۴۸

تو نمی‌بینی هلال از ضعفِ چشم



من همی بینم، مکن بر من تو خشم

تو به دلیل این که در من ذهنی هستی و بینایی ات ضعیف است نمی توانی هلال ماه (یعنی نشان خدا) را ببینی اما من می بینم پس بر من خشم مگیر.

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۸۴۹

گفت وگو بسیار گشت و خلق گیج

در سر و پایان این چرخ بسیج

\*بسیج: سامان، «چرخ بسیج» یعنی افلاک که براساس نظم گردش و دوران دارند.

خلاصه این که بحث بالا گرفت و حاضران نیز در آغاز و پایان این جهان و کائنات آراسته و منظم مبهوت شده بودند.

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۸۵۰

گفت: یارا در درونم حجتی ست

بر حدود آسمانم آیتی ست

انسان فضاگشا گفت: ای دوست، وقتی فضا را باز می کنم، آن فضای گشوده شده حجت و برهانی ست که ثابت می کند هر چیزی که در آسمان و کائنات است، از جمله بدن و ذهن انسان حادث یعنی ساخته شده است. اما یک کیفیت قدیم یا ازلی در من وجود دارد، که من دنبال آن هستم.

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۸۵۱

من یقین دارم، نشانش آن بود

مر یقین دان را که در آتش رود



من یقین دارم که این عالم حادث است و خالق دارد. زیرا علامت یقین (مرکز عدم) این ست که شخص صاحب یقین به درون آتش درد هشیارانه می رود، فضا را باز می کند و به بی نهایت فضای گشوده شده، زنده می شود.

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۸۵۲

در زبان می ناید آن حجت، بدان

هم چو حال سِرِّ عشقِ عاشقان

این نکته را بدان که حجت، دلیل و بُرهان من در مورد وجود خدا و هم جنس بودنم با او، مانند احوال اسرارآمیز عشقِ عاشقان به ذهن، زبان و کلام در نمی آید.

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۸۵۳

نیست پیدا سِرِّ گفت و گوی من

جز که زردی و نزاری روی من

راز گفت و گوی من آشکار نیست و غیر از زردی روی من، این که به وجود خدا یقین داشته، به او عشق می ورزم و با مقاومت صفر نور ایزدی از من رد می شود؛ هیچ دلیل دیگری ندارم و به ذهن و زبان نمی توانم، چیزی بگویم.

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۸۵۴

اشک و خون بر رُخ روانه می دود

حجتِ حُسن و جمالش می شود

اشک زنده شدن به زندگی و خون درد هشیارانه انداختن همانیدگی ها، که بر گونه زردم جاری است دلیل بر زیبایی و جمال حضرت معشوق (خداوند) است زیرا من به عشق او ارتعاش می کنم.



مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۸۵۵

گفت: من این‌ها ندانم، حجتی

که بود در پیش عامه آیتی

آن شخص من‌ذهنی گفت: این احوالی که از آن سخن می‌گویی، دلیل خوبی برای مردمی که هشیاری جسمی دارند، نیست. یعنی دلیلی بیاور که مورد قبول عموم مردم که من‌ذهنی دارند باشد. وَاِلاّ این که صحبت از عشق، فضاگشایی و زنده شدن به خدا کنی، موجب قانع شدن شنونده نمی‌شود.

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۸۵۶

گفت: چون قلبی و نقدی دم زند

که تو قلبی، من نکویم، ارجمند

انسان فضاگشا به آن شخصی که من‌ذهنی داشت گفت: هرگاه طلای قلبی و طلای حقیقی با هم گفت و گو کنند و هر کدام مدعی شود که خالص و گرانبهاست و به آن دیگری بگوید: تو قلبی هستی؛ همانطور که من‌ذهنی ما ادعای اصیل بودن دارد، فکر را درست می‌داند و می‌گوید: من حقیقتم و غیر از من چیز دیگری نیست.

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۸۵۷

هست آتش امتحان آخرین

کاندر آتش در فتند این دو قرین

در این صورت برای بازشناختن حقیقت آن دو، من‌ذهنی و هشیاری حضور، آتش درد هشیارانه، آخرین آزمایشی است که هویت آن دو قرین را معلوم می‌دارد؛ پس این دو را باید درون آتش درد هشیارانه نهاد.



مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۸۵۸

عام و خاص از حالشان عالم شوند

از گمان و شک سوی ایقان روند

بدین ترتیب، عام و خاص از حقیقت آن دو آگاه می‌شوند و از شک و گمان در ذهن می‌رهند و به یقین می‌رسند [به محض این که فضا را باز کنیم چیزی از من ذهنی ما باقی نمی‌ماند و در این فضای گشوده شده از بین می‌رود].

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۸۵۹

آب و آتش آمد ای جان امتحان

نقد و قلبی را که آن باشد نهان

ای عزیز من، آب و آتش (فضاگشایی و درد هشیارانه انداختن همانیدگی‌ها) وسیله‌ای برای باز شناختن حقیقت پنهان طلای حقیقی، هشیاری حضور و طلای قلبی (من ذهنی) است.

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۸۶۰

تا من و تو هردو در آتش رویم

حجت باقی حیرانان شویم

بیا تا من و تو درون آتش درد هشیارانه برویم و حجتی جاوید برای من‌های ذهنی که به فضای گشوده شده و مرکز عدم، شک داشته، حیران هستند، باشیم.

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۸۶۱

تا من و تو هردو در بحر اوفتیم



که من و تو این گُره را آیتیم

بیا تا من و تو، هر دو خود را به دریا افکنیم، زیرا من و تو دلیل و آیتی برای این جمع هستیم.

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۸۶۲

هم‌چنان کردند و در آتش شدند

هر دو خود را بر تَفِ آتش زدند

\*تَف: گرمی، حرارت.

آن دو (شخص فضاگشا و من ذهنی) وارد آتش شدند و در میان حرارت و شعله‌های آتش نشستند [شخص فضاگشا وارد آتش درد هشیارانه و شخص من ذهنی وارد دردهای بیهوده ذهنی می‌شود].

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۸۶۳

آن خدا گوینده مردِ مدعی

رست و سوزید اندر آتش آن دعی

\*دعی: پسر خوانده، حرام زاده

آن شخصی که می‌گفت خدا وجود دارد و فضاگشایی می‌کرد از آتش دردها نجات پیدا کرد و اما آن من ذهنی در آتش درد و بیگاری من ذهنی سوخت.

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۸۶۴

از مؤذن بشنو این اعلام را

کوری افزون، روان خام را



از مؤذن، کسی که فضا را باز کرده و به خدا زنده است، این خبر و اعلام الهی را بشنو که می گوید: کوری فزاینده نصیب آن هشیاری ناقص جسمی و من ذهنی می شود که از حدود خودش می گذرد و فضا را باز نمی کند تا تعادل هشیاری حضور و دید مرکز عدم وارد وجودش شود.

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۸۶۵

که نسوزیده ست این نام از اجل

کش مُسمی صدر بوده ست و اجل

این خبر الهی را بشنو که حقیقت وجودی انسانی که به خدا زنده شده است بر اثر اجل نسوخته، با مرگ جسم و من ذهنی از بین نمی رود. زیرا صاحب این نام عالی مرتبه و بزرگ از جنس ثبات بی نهایت خدا است.

با تشکر:

سمیه



با درود و سپاس بر تمامی کائنات عالم هستی و آقای شهبازی نازنین.

برنامه ۸۶۹، بخش چهارم

🌸 در مورد حکایت امیر و غلامش که نماز باره بود و آنس عظیم داشت، در نماز و مناجات با حضرت حق 🌸.

حال نکاتی از ابیات مثنوی، دفتر سوم، ابیات ۳۰۵۵ الی ۳۰۷۶

🌸 خلاصه داستان 🌸

در زمان‌های پیشین امیری از بزرگان غلامی به نام سنقر داشت.

در یکی از سحرگاهان امیر قصد رفتن به گرمابه می‌کند و غلام خود را صدا می‌زند که ای سنقر بیدار شو و اسباب و لوازم را فراهم کن که می‌خواهم به گرمابه بروم.

سنقر بی‌درنگ طاس و حوله حمام تهیه کرد. و به راه افتادند در سر راه خود مسجدی دیدند که بانگ اذان از گلدسته‌های آن به گوش می‌رسید.

سنقر چون نسبت به نماز و نیایش سخت شیفته بود، گفت: ای امیر، لحظاتی این‌جا بایست تا من به مسجد درآیم و نماز اقامه کنم.

پس از مدتی امام جماعت و نمازگزاران از نماز فارغ شدند و از مسجد بیرون آمدند، اما امیر هرچه چشم انداخت سنقر را در میان آن جماعت ندید.

باز هم درنگ کرد و ساعاتی سپری شد. ولی باز از او خبری نشد. تا این‌که امیر از بیرون در مسجد فریاد زد: آهای سنقر چرا از مسجد بیرون نمی‌آیی؟

سنقر پاسخ داد: آخر او نمی‌گذارد من بیرون بیایم.

امیر می‌گوید: در مسجد که کسی نمانده، پس چه کسی نمی‌گذارد تو بیرون بیایی؟





سُنْفَر می گوید: همان کسی که نمی گذارد، تو درون مسجد بیایی.

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت، ۳۰۵۵

🌸 به نام خداوند عشق 🌸

🌸 میر شد محتاج گرمابه سحر

بانگ زد: سُنْفَر، هلا بردار سَر

در این جا "امیر" من ذهنی ست و "صبح" نماد این لحظه و "غلام" قسمت حضور.

که خود بیان گر این است که:

۱- در این لحظه در ما هم بعد حضور وجود دارد و هم من ذهنی، که نمی توانند این دو از یکدیگر جدا باشند.

۲- اقرار به عجز و ناتوانی و درماندگی امیر، که غلام خود را که همان قسمت حضور ماست، صدا می زند که احتیاج به حمام و شست و شویی دارد.

۳- شناسایی کردن هم هویت شدگی ها و دردها توسط امیر که متوجه می شود که پر از همانیدگی ست.

۴- پی بردن امیر به این که به تنهایی نمی تواند خود را از همانیدگی ها رها سازد، فقط خرد زندگی و حکمت الهی می تواند او را شفا بخشد.

۵- امیر برای شست و شو و رفتن به فضای یکتایی ناگزیر است، که ابزار و وسایل لازم را در اختیار داشته باشد. یا باید این وسایل را از افرادی که به زندگی زنده هستند دریافت کند، یا مستقیماً از خود زندگی بگیرد.

۶- حال وسایل و ابزار شست و شو عبارت است از:



گرفتن آب خرد زندگی و دم ایزدی با قانون قضا و قدر و کن فکان الهی و پذیرش و تسلیم و فضاگشایی در اطراف اتفاق لحظه و عدم مقاومت و قضاوت و شکر و صبر و رضایت‌مندی.

۷- پذیرفتن من ذهنی خود امیر هم می‌داند که من ذهنی دارد و هم می‌داند که می‌تواند با وسایل نشست و نشوی بعد حضور خود را نمایان سازد.

۸- کار کردن روی خود دو به دو صورت می‌گیرد.

یعنی این که هم من ذهنی در کار است و بی‌کار نمی‌نشیند و مانع تراشی می‌کند و جلو راه را می‌گیرد و هم بعد حضور می‌خواهد خود را به مسجد که فضای گشوده شده است برساند.

۹- درست است که امیر در حال حاضر نوکر من ذهنی و افکارش می‌باشد که او را به هر سمت و سویی که می‌خواهد می‌برد، ولی ذاتاً چون از جنس ابدیت و بی‌نهایت خداوند است، محتاج حمام است و حرص شدیدی به زنده شدن دارد.

۱۰- نماز یعنی نماد حضور و در لحظه جاری بودن و قائم به ذات الهی که نشانگر این است که امیر چگونه از من ذهنی به هشیاری حضور تبدیل می‌شود.

۱۱- توقف امیر در دکان، که دکان همان من ذهنی است و امیر در آن به صورت موقت قرار گرفته است، تا هشیاری حضورش عمیق و ریشه‌دار گردد.

۱۲- رفتن به مسجد و نماز خواندن اقرار به این است که او از جنس خدائیت و بی‌نهایت و اوست که هر لحظه با تسلیم و فضاگشایی اعلام می‌نماید، که مانند او نظیری در این جهان نیست و او یکتا و واحد است و این من ذهنی موقتی است.

۱۳- توافق با من ذهنی که همان امیر است که می‌خواهد به مسجد برود و نماز بگذارد.



۱۴- احترام گذاشتن غلام به من ذهنی و با او با ستیزه و پرخاشگری برخورد نکردن و او را به عنوان یک بنده نواز پذیرفتن. چراکه اگر با آن به جدال و جنگ پردازد مانع رفتن او به مسجد که همان فضای یکتایی است، می شود و او را بیشتر در افسانه جهنم من ذهنی باقی می گذارد.

۱۵- در راه تبدیل شدن به هشیاری حضور غلام از امام و اقوام که همان یاران و دوستان معنوی است، کمک و یاری می خواهد.

۱۶- غلام در راه و مسیر زنده شدن به خدایت پایداری و صبوری را پیشه می کند تا هیچ هم هویت شدگی سایه و مانع راهش نشود و در وجودش باقی نماند، تا زمانی که آفتاب حضورش بالا بیاید و ناخالصی هایش از بین برود؛ و فقط خودش همراه با خدایت درونش باقی بماند.

۱۷- تسلیم کامل و فضاگشایی غلام در این زمینه باید به گونه ای عمیق و ریشه دار باشد، که حتی پیامبر برگزیده خداوند هم نتواند به آن جا راه یابد.

۱۸- غلام می داند که برای تبدیل شدن به هشیاری حضور مراحل مختلفی را باید همراه با صبر و شکیبایی پشت سر بگذارد. مقداری که فضا را باز می کند نباید فضا بندی کرده یا چیز دیگری را جایگزین نماید. و او می داند که نباید در این راه خسته شود؛ بلکه مرتب بایستی صبر کند تا سایه من ذهنی اش ضعیف و ضعیف تر شود.

۱۹- وقتی که غلام تسلیم کامل و هشیاری اش خالص شد جدایی بین خود و امیر را می بیند که نمی تواند به سوی او برود و همین طور امیر هم دیگر نمی تواند به سوی غلام که هشیاری حضور است برگردد.

۲۰- پس بنابراین باید بدانیم که:

تدابیر من ذهنی و افکار واهی و پوسیده آن، که با دلیل و برهان کار می کند باطل است، درست مانند نمونه سؤالاتی که مطرح می کند که:




چگونه و چطور می‌توان این مسیر را طی کرد و به هشیاری حضور دست یافت؟

درحالی‌که دنبال دلیل و برهان بودن، مساوی است با زندانی شدن در زندان من‌ذهنی.

۲۱- و باید بدانیم که: باز کردن قفل‌های همانیدگی‌ها بسیار سخت و پیچیده است و کار ما نمی‌تواند باشد.

فقط خداوند و خرد زندگی می‌تواند، همراه با تسلیم و رضا و پذیرش اتفاق لحظه و عدم مقاومت و قضاوت آن را باز کند و ما را از دست من‌ذهنی‌مان رهایی بخشد.

۲۲- و باید بدانیم که:

اگر ما به اندازه بی‌نهایت ذرات جهان کلید بسازیم، نمی‌توانیم قفل‌های من‌ذهنی‌مان را باز کنیم، چراکه کلیدهای آسمان‌ها و زمین نزد خداوند است. 

اشاره دارد به آیه ۶۳ سوره زمر


و اوست که می‌تواند شفادهنده دردهایمان در من‌ذهنی باشد.

۲۳- و باید بدانیم که:

هرچه بیشتر فضا را باز کنیم و تدابیر من‌ذهنی را فراموش، خداوند به ما بیشتر کمک می‌کند و بخت جوان که همان فضای گشوده‌شده و مرکز عدم است در ما بیدارتر می‌شود.

۲۴-

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۰۷۶

 چون فراموش خودی یادت کنند

بنده گشتی، آنکه آزادت کنند



و در نتیجه: اگر بخواهیم بنده حسابی خداوند بشویم باید من ذهنی و تدابیرش را فراموش کنیم و تمرکز را روی فضای گشوده شده قرار بدهیم.

آن موقع است که خداوند از ما یاد می کند و ما را از همانیدگی ها آزاد می گرداند.

و در پایان: وقتی که خرد بی منتهای کائنات سرگرم کار است، زندگی شخصی کوچک من زهرا را هم اداره می کند.

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۰۸۷

ای زغم مُرده که دست از نان تهی است 🌸

چون غفور است و رحیم این ترس چیست؟

پر انرژی و سالم بمانید.

خیلی ممنون، خدانگهدار شما.

زهرا سلامتی، از زاهدان.





همراهان عزیز گنج حضور، لطفاً برای ارسال پیغام‌های عشق خود، از کانال تلگرام آقای شهبازی که در زیر مشاهده می‌شود استفاده نمایید. در موارد استثنایی که دسترسی به تلگرام وجود ندارد، می‌توانید پیغام خود را از طریق ایمیل به آدرس ایمیل آقای شهبازی ارسال فرمایید.

با سپاس،

گروه تهیه مجموعه پیغام عشق



تلگرام آقای شهبازی

+1 818 970 3345



ایمیل آقای شهبازی

[Shahbazi@rapidtest.com](mailto:Shahbazi@rapidtest.com)